

مطالعه انتقادی قصیده فتح سومنات

دکتر سید اختر مهدی رضوی

مسائل تاریخی را معمولاً از کتب تاریخ و اسناد استخراج می‌کنند و کمتر رایج بوده است که در این زمینه به دیوان‌های شاعران و اشعار آنان توجه شود در حالی که در دیوان‌ها و اشعار، بسیاری از جزئیات مسائل مورد بررسی قرار گرفته‌اند که در کتب تاریخ نمی‌توان یافت.

فتح سومنات به دست محمود غزنوی یکی از آن مسائل است. فرخی در یک قصیده مقتضب ۱۷۵ بیتی همانند یک سفرنامه‌نویس به ثبت جزئیات مسائل پرداخته است، چنانکه به قول مرحوم رشید یاسمی آن نکته‌ها که فرخی در این قصیده ثبت کرده است، دست‌کمی از تاریخ بی‌هقی و تاریخ‌گردیزی ندارند.

فرخی در این قصیده محمود را با اسکندر مقدونی مقایسه می‌کند و می‌گوید که فتوحات اسکندر را از بس که گفته‌اند همه مردم از بر کرده‌اند، اما آن فتوحات در قیاس با فتوحات محمود ارزش چندانی ندارند، دیگر آن که اسکندر از سفرهای خود مقصد آن داشت که به آب حیات دست بیابد، ولی هدف محمود جلب رضای خداوند و پیامبر بوده است. سفرهای اسکندر به سرزمین‌هایی بوده که در آنها «ده از ده و کرد از کرد» گسسته نبوده‌اند اما محمود سفرهایی داشته که در راه آنها حتی دیو گمشده و گمراه می‌گردد.

در این اشعار به بیابان‌ها، قلعه‌ها و آب و هوای ریگستان‌ها اشاره کرده است که از

توصیف آنها راجستان را می‌بینیم. در بیابان‌های راه سفر منزلگاه‌هایی بوده است که به هنگام نماز پیشین از تاریکی نمی‌شده حتی انگشت‌های دست را از هم تشخیص داد. به محمود می‌گفته‌اند که تو سپاهی انبوه و بیکران داری، از بیابانی که پر از مارهای دو سر هست نمی‌توان بگذری، ولی محمود به حرف آنان توجهی نمی‌کند.

محمود بر سر راه خود هر حصاری و هر شهری که می‌دیده خراب می‌کرده است. به نام‌های بعضی از آن قلعه‌ها و شهرها اشاره می‌کنم:

(۱) لُدُوْرَه: نام قلعه‌یی است، و شهری بزرگ بوده است دارای دوازده دروازه.
(۲) چیکودر: نام قلعه‌یی است، صورت اصلی آن چیکلودار است، در مجاورت شهر یالان پور، در گجرات.

(۳) نهرواله: نهلواره، نام اصلی گجرات است، مقر فرمانروایی راجه «بهیم دوا».
(۴) مُنْدَهیر و حوض مندهیر و بتکده مندهیر: نام شهری در ایالت گجرات، در ۲۴ کیلومتری نهرواله.

(۵) دیوَلُواره: نام قلعه و جایگاهی در ایالت گجرات، در ۶۵ کیلومتری سومنات.
(۶) تانسیر: نام بتکده‌یی در هندوستان و دژی در کنار رود جمنا از شعبه‌های گنگ در شمال دهلی.

(۷) بتکده دارنی (ناردین): نام بتکده و دژی در کنار رود جیلیم در پنجاب.
(۸) حصار کَنْدَه (مقربهیم)، دژی در ۲۴۰ کیلومتری سومنات.
(۹) حصار منصوره، دژی در محل قدیمی برهن آباد در شمال حیدرآباد.
(۱۰) کالنجر، دژی در جنوب رود جمنا از شعبه‌های گنگ به معنای «سیاهدژ».

فرخی در این قصیده از اشخاصی مانند بهیم و حَضیف صاحب قلعه منصوره و درخت‌هایی مانند گور هندی و پوپل نام می‌برد و به صراحت اشاره می‌کند که محمود در بهمن ماه و فصل زمستان به فتح سومنات رفت و در راه سفر شهرها را خراب می‌کرد و می‌گذشت چون که در نظر داشت که «منات» را از بین ببرد. فرخی در ادامه سخن می‌گوید:

منات ولات و عزی در مکه سه بت بودند	ز دستبرد بت آرای آن زمان آزر
همه جهان همی آن هر سه را پرستیدند	جز آن کسی که بدو بود از خدای نظر
دو زان پیمبر بشکست و هردو را آن روز	فگنده بودشان پیش کعبه پای سپر
منات را زمیان کافران بدزدیدند	به کشوری دگرانداختند از آن کشور

به جایگاهی کز روزگار آدم باز بر آن زمین نشست و نرفت جز کافر
 زبهر آن بت بتخانه‌یی بنا کردند به صدهزار تماثیل و صدهزار صور...
 پس آنگه آن را کردند سومنات لقب لقب که دید که نام اندرو بود مضمراً؟
 فرخی پس از آن نظر هندوان را درباره‌ی این که این بت از کجا آمده و چگونه در این جا
 قرار گرفته بیان کرده است. در این مورد فرخی خطایی مرتکب شده است و آن این است
 که «منات» عرب جاهلی را با سومنات تخلیط کرده است و مرحوم دکتر معین در اعلام
 فرهنگ خود ذیل «منات» تقریباً همین اشعار فرخی را سند قرار داده می‌نویسد که «نام
 بتی بوده که بعضی از طوایف عرب قبل از اسلام آن را پرستش می‌کردند و کافران منات
 را دزدیده به هندوستان بردند و محلی برای آن ساختند که به بتکده سومنات معروف
 شد و پرستشگاه بت پرستان بود تا اینکه سلطان محمود غزنوی هندوستان را تسخیر کرد
 و سومنات را ویران ساخت و جواهرات آن را به غنیمت برد».
 قبل از توضیح واژه سومنات لازم می‌دانم که درباره‌ی آن سه بت که فرخی در قصیده
 خود آورده است، نظر دانشمندان را نقل کنم.

منات: در ترجمه کتاب الاصنام از استاد سید محمد رضا جلالی نائینی چنین درباره‌ی
 منات چنین آمده است «قدیم‌ترین بتی را که عرب پرستید منات بود و عرب به نام وی
 عبدمنات و زیدمنات نامگذاری شد. و منات در کنار دریا از ناحیه‌ی مثلث در قدید میان
 مدینه و مکه نصب شد و عرب جملگی به بزرگ داشتن آن می‌پرداختند و در پیرامونش
 قربانی می‌کردند. و اوس و خزرج و هرآن که در مدینه و مکه یا حوالی آن منزل داشت
 منات را تعظیم می‌کردند و به نام او قربانی می‌نمودند و به او هدیه می‌دادند» (ترجمه
 کتاب الاصنام، ص ۱۳ و ۱۴).

لات، نام بتی است که در معبد طایف قرار داشت و قبیله‌ی ثقیف آن را می‌پرستید. لات
 از بت‌های بزرگ قبل از اسلام بود و بعد از اسلام حضرت رسول فرمود که مسجد طایف
 را به جای خانه‌ی لات ساختند. در ترجمه کتاب الاصنام آمده است «لات در طایف بود و
 تازه‌تر از منات... برده‌داران لات از قبیله‌ی ثقیف «بنوعتاب» پسر مالک بودند... آن را در
 محل مناره دست چپ مسجد امروزی طایف نهاده بودند و این همان بت است که خدای
 در قرآن یاد کرده فرموده است» (ص ۱۷).

عزّی. یکی دیگر از بت‌های بزرگ عرب در عهد جاهلی که اعراب آنها را دختران
 خدا می‌پنداشتند. در ترجمه کتاب الاصنام درباره‌ی عزّی آمده است «عزّی از لات و منات

تازه تر است (یعنی عزّی را بعد از لات و منات ساخته اند)... و نخست کسی که عزّی را به پرستش گرفت ظالم پسر اسعد بود... و معتقد بودند که اینها دختران خدایند و نزد خدای شفاعت می کنند». (ص ۲۱).

مرحوم دکتر معین درباره وجه تسمیه معبد سومنات در حاشیه برهان قاطع با استناد به کتاب ماللهند بیرونی می نویسد: سانسکریت Somanatha ماللهند ۳۴۹ از سومه (مه) + نات (صاحب)... حجر سومنات و سوم هوالقمر و نات الصاحب فهو صاحب القمر و قد قلعه الامیر محمود رضی عنه فی سنة ستّ عشرة و اربعمائة للهجرة... (ماللهند، ص ۳۵۲). هم بیرونی در وجه تسمیه این نام شرحی از افسانه های هندی نقل می کند بدین مضمون که «... گفته اند که منازل ماه دختران پرچاپت Prajapati اند که ماه با ایشان مزاجت کرد و پس از اندک زمانی از میان ایشان به روهنی بیشتر مایل شد و دیگر خواهران پیش پدر از او شکوه بردند. پرچاپت ماه را پند داد که بر جمله دختران به یک دیده نظر کند ولی ماه پند او نشنید. پس او را نفرین کرد تا لگّی در صورتش پیدا شد و از کرده خود پشیمان گشت و از گناه خویش استغفار کرد. پرچاپت او را گفت که از گفته خود باز نمی توانم گشت ولی رسوایی تو را در نیمی از ماه پوشیده خواهم داشت. ماه گفت پس نشان این گناه چگونه از من محو تواند شد؟ گفت بدانکه صورت لنگ مهادیورا بر پا سازی و ستایش کنی و ماه چنین کرد و لنگ مهادیو همان سنگ سومنات است».

صاحب برهان درباره سومنات آورده است که: گویند این لغت هندوی است که مفرس شده و آن نام بتی بوده معنی ترکیبی آن سوم + نات است یعنی صنمی است نمونه قمر، چه سوم به هند قمر و نات برای تعظیم است (برهان).

در فرهنگ سانسکریت معنی واژه سوم شراب یا آب حیات هم آمده است و نات دارای همان مفهوم صاحب است. پس می توان گفت که معنی سومنات صاحب آب حیات است. طبق عقیده برادران هندو مذهب سومنات معبدی است مربوط به شیوا که به نام چندردیو هم شهرت دارد و دارای امرت یعنی آب حیات هم هست.

در این شکی نیست که از این قصیده مطالبی درباره شهرها و مردم به دست می آید. اما چنانکه گفتیم منات دوره جاهلیت هرگز از نظر تاریخی ارتباطی با سومنات نداشته است. البته در شعر می توان از این تساهل صرف نظر کرد. چنانکه سعدی از عاج بتی می تراشد اگرچه هندوها هیچ وقت از عاج بت نمی سازند چراکه فیل در نظر آنان مقدس است و بت ساختن از عاج حرام است:

بتی دیدم از عاج در سومنات
آن قسمت از قصیده فرخی - پیراسته از زواید - که به سفر هندوستان و فتح سومنات
مربوط می شود و حاوی اعلام جغرافیایی است، ذیلاً نقل می شود.

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
شنیده ام که حدیثی که آن دوباره شود
اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد
یمین دولت، محمود، شهریار جهان
اگر سکندر با شاه یک سفر کردی
چنین سفر که شاه امسال کرد، در همه عمر
گمان که برد که هرگز کسی ز راه طراز
بدان ره اندر، چندان حصار و شهر بزرگ
نخست لُدُوَزَه کز روی برج و باره آن
چو چیکو دَر که چه صندوق های گوهر یافت
چو کوه البرز، آن کوه کاندرو سیمرغ
چو نَهْرُوَاله که اندر دیار هند بهیم
چو مُنْدَهیر، که در مندهیر حوضی بود
دگر چو دِیُوَلُوَاره، که همچو روز سپید
بکشت مردم و بتخانه ها بکند و بسوخت
کسی که بتکده سومنات خواهد کند
ملک همی به تبه کردن منات شتافت
خدای حکم چنان کرده بود کان بت را
چو دل ز سوختن سومنات فارغ کرد
جز این که گفتم چندان غزات دیگر کرد
حصار گَنْدَهه را از بهیم خالی کرد
وزان حصار به منصوره روی کرد و براند
نگاه کن که بدین یک سفر که کرد چه کرد
جهان بگشت و اعادی بگشت و گنج بیافت
تو آن شهبی که ز بهر غزات، رایت تو
اگر نه دریا پیش آمدی به راه، تو را

سخن نو آر، که نوراحلاوتی است دگر...
چو صبر گرد تلخ، ارچه خوش بود چو شکر
حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر
خدایگانِ نکو منظر و نکو مخبر...
ز اسب تازی زود آمدی فرود به خر...
خدای داند کورا نیامده است به سر
به سومنات بَرَد لشکرو، چنین لشکر...
خراب کرد و بکند اصل هریک از بُن و بر
چو کوه، کوه فرو ریخت آهن و مرمر...
به کوهپایه آن، شهریار شیر شکر
گرفته مسکن و با زال شد سخن گستر...
به نهر و اله همی کرد بر شهان مفخر...
چنان که خیره شدی اندر آن دو چشم فکر...
پدید بود سرافراشته میان گذر...
چنان که بتکده دارنی و تانیسر...
به خستگان نکند روزگار خویش هدر
شتاب او هم ازین روی بوده بود مگر...
ز جای برکنند آن شهریار دین پرور...
گرفت راه ز ره باز رفتگانِ دگر...
به بازگشتن سوی مقام عز و مفر...
بهیم را به جهان آن حصار بود مفر...
بران ستاره کجا راند حیدراز خیر...
خدایگانِ جهان، شهریار شیر شکر
بنای کفر بیفکند، اینت فتح و ظفر...
به سومنات رود گاه و گه به کائنات جحر...
کنون گذشته بُدی از قمار و از بربر...